

درآمدی بر بررسی علل اجتماعی قحطی‌ها در ایران موردپژوهی قحطی عام و عظیم ۱۲۸۸ ق / ۱۲۴۹ ش

احمد کتابی*

چکیده

قحطی در ایران سابقه‌ای به قدمت تاریخ این سرزمین دارد. ساکنان ایران زمین، از کهن‌ترین روزگاران، به صورت ادواری، با قحطی و کمیابی ارزاق دست به گریبان بوده و به کرات بر اثر آن قربانیان بسیار داده‌اند. درباره اسباب و علل ایجادکننده این قحطی‌ها سخن بسیار رفته است. بعضی از محققان، ساده‌اندیشانه و عجولانه، به سراغ نزدیک‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین عاملی که به نظرشان می‌رسیده - قهر طبیعت - رفته‌اند و مصایب بی‌شماری را که طی قرون متمادی بر اثر قحطی برای مردم ایران پدید آمده است، یک‌باره و یک‌سره، معلول بی‌مهری طبیعت دانسته‌اند. این تصور نه به کلی خالی از واقعیت است و نه تمام واقعیت را دربر دارد. تردیدی نیست که فلات ایران - در مقام مقایسه با بخش‌هایی از جهان نظیر اروپای غربی و شمالی، کانادا، و نیز در قیاس با متوسط کل جهان - از رطوبت و بارندگی کافی برخوردار نبوده و نیست؛ به همین دلیل، در طول تاریخ، بسیاری از قحطی‌های ایران از خشک‌سالی‌های متناوب نشئت گرفته است^۱. با وجود این، دور از منطقت و واقعیت خواهد بود اگر نقش بسیار مؤثر و تعیین‌کننده عوامل گوناگون اجتماعی در ایجاد و سیر تحول قحطی‌های ایران نادیده یا دست‌کم گرفته شود. این عوامل گاه منشأ و علت شروع قحطی‌ها بوده‌اند (عوامل اولیه) و گاه عامل تشدیدکننده و ادامه‌دهنده آن‌ها (عوامل ثانوی یا جانبی). در این مقاله بر آنیم تا تأثیر مشخص عوامل اجتماعی را در شکل‌گیری و تداوم عظیم‌ترین و دهشتناک‌ترین قحطی ایران در طول تاریخ بازنماییم - تأثیری که کم و بیش در اکثریت قحطی‌های ایران مشهود است. در این

* استاد بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی mahban_ketabi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۲۰

پژوهش، نخست به توصیف چگونگی شروع این قحطی و نقش عوامل طبیعی و جوی در ایجاد آن، و نیز بررسی ابعاد و پیامدهای جمعیتی، سیاسی، و اقتصادی و ... آن می‌پردازیم و سپس به سراغ عوامل اجتماعی و فرهنگی می‌رویم.

کلیدواژه‌ها: قحطی، گرانی ارزاق، خشکسالی، علل اولیه (اصلی) قحطی، عوامل ثانوی (جانبی)، عوامل اجتماعی.

مقدمه

فاجعه عظیم قحطی عمومی سال ۱۲۸۸ ق (۱۲۴۹ ش)، به تحقیق، هولناک‌ترین و مرگبارترین رویداد در طول دو قرن اخیر - و حتی در دوران بعد از حمله مغول - است. مهابت و مخافت این واقعه و آثار همه‌جانبه و بسیار عمیق آن بر حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی این سرزمین به اندازه‌ای بود که مردم ایران تا چندین نسل از یادآوری خاطرات یا شنیده‌های دهشتناک آن دوران بر خود می‌لرزیدند و سال شوم ۱۲۸۸ ق را با عنوان «سال مجاعه»^۲ مبدأ محاسبات تاریخی خود قرار داده بودند. در تأیید این مدعا کافی است خاطرنشان شود که مطابق برآورد گاد گیلبر (Gad Gilbar)، جمعیت‌شناس و مورخ معروف، مجموع تلفات ناشی از این قحطی به ۱/۵ میلیون نفر بالغ شد. عظمت این فاجعه هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که توجه کنیم جمعیت کل ایران در آن زمان رقمی بین ۹ تا ۱۰ میلیون نفر بوده است. همچنین، به‌موجب تخمین اولیور سنت جان (Oliver St. John)، سیاح انگلیسی، شهرهای اصفهان، یزد، و مشهد، ضمن قحطی مزبور، دست‌کم یک‌سوم نفوس خود را بر اثر مرگ‌ومیر ناشی از گرسنگی یا مهاجرت از دست دادند (Giblar, 1970: 125-156، به نقل از گرنی و صفت‌گل، ۱۳۸۷: ۱۸۸).

قهر طبیعت، علت اولیه قحطی

در ایجاد قحطی سال ۱۲۸۸ ق، ناسازگاری طبیعت - خشکسالی و سرما و یخبندان بسیار شدید - نقش اصلی و عمده را ایفا کرد و سایر عوامل بیشتر جنبه ثانوی یا تشدیدکننده داشتند.^۳ بنا به نوشته عبدالله مستوفی:

... از یکی دو سال پیش، کم‌بارانی شروع [شده بود] و گرانی و کمیابی خواروبار خودنمایی می‌کرد، ولی در زمستان ۱۲۸۷ ق باران هیچ نیامد و مایه‌های سنواتی هم تمام شده بود ... (مستوفی، ۱۳۴۱: ۱/ ۱۱۰).

در زمستان سال بعد هم فقط در مناطق غربی و جنوبی کشور بارندگی شد و از قضا همین بارندگی‌ها، که در بعضی نقاط به شکل برف‌های سنگین و متوالی نازل گردید، با ایجاد راه‌بندان، مانع انتقال غله و نیز موجب اتلاف نفوس شد (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۲۸).

گفته می‌شد که در بعضی نقاط، طی این دو سال، حتی قطره‌ای باران نبارید. از جمله مناطقی که از خشکسالی آسیب فراوان دید، اصفهان، خراسان، یزد، و فارس بود. در بسیاری از نقاط محصول دیم به کلی سوخت و زراعت آبی هم، در نتیجه کاهش شدید آب رودخانه‌ها، قنات‌ها، و چشمه‌سارها، به سختی لطمه دید. حتی رودخانه زاینده‌رود، که معمولاً پرآب بود، خشک شد.

افزایش شدید بهای خواربار

نخستین نتیجه خشکسالی افزایش سریع قیمت غلات بود. به روایت عبدالله مستوفی:

... (در تهران) قیمت نان، که در اوایل سال ۱۲۸۷ ق بیش از یک من هفت شاهی نبود، به مرور ترقی کرد و در این وقت (زمستان ۱۲۸۷) به یک من یک قران رسید ... در زمستان ۱۲۸۸ ق، قیمت نان به یک من پنج قران، که پانزده شانزده برابر قیمت عادی آن بود، رسید ... (مستوفی ۱۳۴۱: ۱/ ۱۱۰).

افزایش بسیار سریع بهای گندم و نان، قهراً ناآرامی‌ها و شورش‌هایی را موجب گردید. در اصفهان، سادات و زن‌ها تلگراف‌خانه را تصرف کردند و خواستار مخابره شکواییه‌ای به ناصرالدین شاه شدند. در بوشهر، دو هزار نفر از اهالی، به ساختمان تجارت‌خانه‌ای انگلیسی، که به صدور گندم از ایران اشتغال داشت، حمله کردند و مانع بارگیری گندم در کشتی‌ها گردیدند. در قزوین هم اجتماعات و تحصن‌هایی در اعتراض به نایابی و گرانی نان پدید آمد (← پیوست، سند ۳).

ادامه خشکسالی موجب شد که محصول غلات بسیار کاهش یابد و، در نتیجه، قیمت گندم با شتاب بیشتری فزونی گرفت. در کاشان، که در شرایط عادی هم طی ۸ ماه از سال ناچار بود آذوقه مصرفی خود را از دیگر ولایات وارد کند، قیمت گندم به خرواری ۱۰۰ تومان - بیش از ۲۰ برابر بهای عادی آن - بالغ شد (نراقی، ۱۳۴۵: ۲۶۴). اصفهان و یزد هم، که گندم مصرفی‌شان را بیشتر از فارس و کرمانشاه و ولایات دیگر تأمین می‌کردند، وضع بهتری نداشتند.

شدت یافتن گرسنگی

کمبود شدید غله عواقبی شوم در پی داشت: کسانی که نان نداشتند، ناگزیر به علف‌خواری یا خوردن گوشت حیوانات بارکش روی آوردند، و در مراحل بعد، به خوردن سگ و گربه و موش و حتی مردار و کود و فضله حیوانات ناچار شدند. در بعضی جاها کار حتی به آدم‌خواری کشید و به مناسبت آن بیت زیر مشهور شد:

به سالی که آدم‌خوری باب گشت هزار و دویست بود و هشتاد و هشت

(جابری‌انصاری، ۱۳۲۱: ۵۹)

شدت قحطی به حدی رسید که، در بعضی نقاط، برخی از مردم به بچه دزدی متوسل شدند و در مواردی حتی به قتل اطفال خویش دست زدند.

بنا به نوشته مؤلف *تاریخ دارالایمان قم*، در این شهر، هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد تنها به خیابان‌ها و معابر برود، تا آن‌جا که حتی یکی از بستگان مؤلف مذکور ناپدید شد و احتمالاً به دست همین گرسنگان آدم‌خوار به قتل رسید.^۴ به روایت او، در بیرون شهر قم، اراذل و اوباش گرسنه در کمین مردم بودند و زنانی را که برای یافتن قوت‌لایموت از روستاهای اطراف عازم شهر بودند، به بهانه این‌که می‌خواهند به آنان غذا بدهند، فریب می‌دادند و به گوشه خلوتی می‌کشاندند و به قتل می‌رساندند و از گوشت آن‌ها سده جوع می‌کردند یا آن را می‌فروختند (ارباب، ۱۳۵۳: ۶۰).

میرزا علی‌اکبر فیض نیز، در رساله‌ای که در شرح رویدادهای دلخراش قم در قحطی ۱۲۸۸ ق نگاشته، به تفصیل درباره شرایط زندگی رقت‌بار مردم در آن ایام، نایابی و گرانی فوق‌العاده ارزاق^۵، مرگ‌ومیر وسیع بر اثر گرسنگی، و ناگزیر شدن مردم به خوردن گوشت حیواناتی نظیر اسب^۶، خر، گربه، و سگ^۷ سخن می‌گوید و، به استناد مشاهدات یا مسموعات خود، از موارد متعددی از مرده‌خواری و ربودن و کشتن اطفال، زنان، و مردان^۸ در این شهر و بعضی شهرهای دیگر، از جمله همدان^۹ و نیشابور^{۱۰}، یاد می‌کند.

هنری بلو (Henry Bellow)، که جراحی در ارتش هند و محقق درباره پشتون‌ها بود، ضمن سفرنامه خود، به شرح ملاقاتش با یک افغانی اهل غزنین می‌پردازد. این افغانی شیعه‌مذهب درباره وقایع و صحنه‌های هولناکی که در مسیر بازگشت از کربلا به تهران، در سه ماهه اول ۱۸۷۲ م/ اواخر سال ۱۲۸۸ ق، شاهد آن‌ها بوده شرحی به بلو ارائه می‌دهد و مخصوصاً به توصیف وضعیت قم می‌پردازد:

... جزئیات سفر قم دلخراش و مناظر دیده شده وحشتناک بود. اجساد مردگان جاده‌ها را پوشانده و هوا را با تعفن ناشی از گندیدن آن‌ها مسموم می‌کرد. سرای‌ها از افراد در حال احتضار، که شیون و رنج‌های آن‌ها مناظر غیرقابل وصفی را به وجود آورده، پر بود. دهات خالی و خاموش، همانند خانه ارواح، توسط دسته‌هایی از سگ‌ها، که با زنده‌ها برای تصاحب مرده‌ها مبارزه می‌کردند، مورد تهاجم قرار گرفته بود. زاری‌های او برای ایران بسیار رسا بود. او [می‌گفت]: کشور از دست رفته است. در این سرزمین نه مذهب و عدالت و نه مروّتی یافت می‌شود. ما در کابل به ایران به عنوان مرکز خوبی‌های اسلام نگاه می‌کردیم، ولی افغانستان، با تمام عیب‌هایش، کشور بهتری برای زیستن است (گرنی و صفت‌گل، ۱۳۸۷: ۲۰).

از شهرهای دیگر ایران نیز گزارش‌های دهشتناک متعددی از رواج آدم‌خواری در ایام قحطی در دست است. مثلاً، روزنامه‌تایمز، مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۸۷۱، نامه‌ای را منتشر کرد که از تهران فرستاده شده بود. در این نامه ادعا شده بود که اهالی اصفهان و شیراز «از فرط استیصال بچه‌های خود را می‌خورند؛ به طوری که حاکم شیراز مجبور شده نگهبانانی در قبرستان‌ها بگمارد تا دهاتی‌های بدبختی را که در صدد بیرون‌آوردن اجساد تازه دفن شده از قبرها بودند ممانعت کنند». نامه دیگری از ارومیه، مورخ ۳۰ مه ۱۸۷۲، ادعا می‌کرد که در این شهر «آدم‌خواری رو به افزایش بوده و ابعاد ترسناکی پیدا کرده بود. بچه‌های کوچک والدینی که در مضیقه نبودند، به دام افتاده، کشته و خورده می‌شدند.» (همان: ۷۹).

گزارش‌های کنسول بریتانیا در آن ایام نیز حاوی اخباری جان‌سوز و دل‌خراش از مصیبت‌های قحطی ۱۲۸۸ ق در ایران است. ویلیام بریتل‌بنک (William Brittlebank)، نویسنده کتاب *ایران در دوره قحطی*، هم از نکبت‌ها و فلاکت‌های آن روزگار شوم ماجراها و واقعیت‌هایی را نقل می‌کند که موی بر بدن آدمی راست می‌کند.

انبوه قربانیان

چنان‌که قبلاً نیز گفته شد، شمار قربانیان قحطی ۱۲۸۸ ق - در مقایسه با قحطی‌های پیشین - به مراتب زیادتر بود. در ۱۸ صفر ۱۲۸۸ ق، عبدالحمید اصفهانی، از تاجران مقیم مشهد، خطاب به حاج محمدحسن امین‌الضرب در تهران، در توصیف اوضاع فلاکت‌بار خراسان، چنین نوشت:

... چه خراسانی! ... آدم را می‌کشند (و) گوشت او را می‌خورند، دیگر چه رسد به اسب و الاغ! هر روز در مشهد آدم می‌گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است (ناطق، ۱۳۵۸: ۱۸).

در بهار ۱۲۸۹ ق، که قیمت گندم در مشهد به خرواری ۵۰ تومان رسیده بود، شمار کسانی که روزانه بر اثر گرسنگی جان می‌باختند از ۵۰۰ نفر فراتر رفت. در سایر شهرها هم تعداد تلفات تکان‌دهنده بود: در اصفهان هر روز چندصد نفر هلاک می‌شدند؛ در کاشان، در روستاهایی که ۱۰۰۰ نفر سکنه داشت، بیش از ۲۰۰ نفر زنده نمانده و آن‌ها هم عموماً آواره و پراکنده شده بودند. یک مأمور تلگراف‌خانه به نام اسمیت، که در ماه مه (اردیبهشت) از بوشهر راهی اصفهان بود، ضمن یادداشت‌های خود نوشت: «همه راه‌ها از اجساد مردم پوشیده و انباشته است» (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۲).

شیوع بیماری‌های همه‌گیر

شرایط ناگوار بهداشتی و ناتوانی شدید جسمی مردم بر اثر گرسنگی مداوم، که نیروی مقاومت آن‌ها را در برابر امراض به پایین‌ترین حد رسانده بود، زمینه بروز و شیوع امراض عفونی همه‌گیر، از جمله وبا، را فراهم آورد و، بدین ترتیب، وحشت از وبا به مصیبت گرسنگی افزوده شد. در بهار ۱۲۸۸ ق، بیماری حصبه هم، که عوارض آن تا حدودی شبیه وباست، و نیز تیفوس در بعضی مناطق شیوع یافت.

با توأم شدن قحطی و وبا، میزان مرگ‌ومیر دوچندان و حتی بیشتر شد. در بعضی شهرها، جمعیت، به علت تلفات یا مهاجرت اهالی، به کمتر از نصف کاهش یافت. در کازرون، دوسوم نفوس شهر یا از بی‌غذایی جان سپردند و یا شهر را ترک کردند. جمعیت سبزوار از ۳۰ هزار نفر به ۱۰ هزار نفر کاهش یافت و جمعیت قم، که در سال ۱۲۸۴ ق ۲۵۳۸۲ نفر برآورد شده بود، در سال ۱۲۹۱ ق (سه سال بعد از قحطی) تا مرز ۱۴۰۰۰ نفر تنزل کرد (ارباب، ۱۳۵۳: ۲۹؛ کرزن، ۱۸۹۲: ۱/ ۲۶۸ به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۲).

آثار و پیامدهای اقتصادی

قحطی سال ۱۲۸۸ ق از جهات و جوانب گوناگون آثار وخیمی بر اقتصاد کشور به جای گذاشت. در این میان، کشاورزی بیشترین خسارت را متحمل شد. بخش بزرگی از اراضی زراعی اصفهان، در نتیجه خشک شدن یا کم‌آب شدن رودخانه‌ها و قنات‌ها و چشمه‌سارها، به حالت بایر درآمد. شماری از زارعان خرده‌مالک زمین مزروعی خود را در عوض محصول به پای بهره‌مالکانه یا مالیات دادند؛ و بعضی دیگر از زارعان صاحب زمین، برای رهایی از بار مالیات، حقوق ملکی خود را به اشخاص معتبر و صاحب نفوذ واگذار کردند.

در حوالی قم، تعداد قابل توجهی از دهات ویران و متروک شد، زیرا که مالکان و زارعان روستاها را رها کرده بودند (جابری انصاری، ۱۳۲۱: ۵۵، ۲۷۸؛ ارباب، ۱۳۵۳: ۶۰، ۶۱). در برخی نقاط، ملاکان بزرگ، با اغتنام فرصت، اراضی خرده‌مالکان و زارعان زمین‌دار را تصاحب کردند و، بدین ترتیب، بزرگ مالکی به شدت تقویت شد.

دامپروری و گله‌داری نیز سخت آسیب دید. خشکسالی مراتع زیادی را از بین برد و در نتیجه دام‌ها در معرض نابودی قرار گرفتند. بسیاری از ایلات دام و گله خود را، که سرمایه اصلی زندگی‌شان بود، از دست دادند و به ورطه فلاکت و نیستی افتادند. به روایت کنسول بریتانیا در تبریز: «ایلات خانه‌به‌دوش (= کوچنده) بدتر از همه آسیب دیدند» (جونز، ۱۸۷۲: ۱۱۱ به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۳). همچنین بسیاری از طوایف قشقایی به ترک کوچ‌روی و زندگی ایلی ناگزیر شدند.

با بروز قحطی، غارتگری قبایل بیابان‌گرد و نیمه‌گرسنه تقریباً در سراسر کشور شدت گرفت و روستاهای بسیاری دستخوش تاراج بیابان‌گردان شد. مجموع عوامل یادشده نظم و امنیت را به نحوی بی‌سابقه مختل کرد و، در نتیجه، مسافرت به‌غایت مخاطره‌آمیز شد.

بر اثر قحطی، شمار کثیری از چهارپایان مورد نیاز زراعت (گاو، الاغ، و ...) و نیز حیوانات بارکش کاروان‌ها (شتر، استر، اسب، و ...) تلف یا کشته شدند و، در نتیجه، هم کار زراعت مختل و معطل ماند و هم مال‌الاجاره حیوانات بارکش به چندین برابر - گاهی تا پنج برابر - رقم پیش از قحطی رسید (وزیری کرمانی، ۱۳۴۰: ۱۶۲). عامل اخیر، به نوبه خود، مانع حمل و نقل غله میان مناطق گوناگون کشور شد، که می‌توانست تا حدودی کمیابی خواربار را در نقاط قحطی‌زده کاهش دهد.

یکی از مهم‌ترین آثار اقتصادی قحطی، مختل شدن موازنه دخل و خرج مردم - به‌ویژه طبقات و قشرهای کم درآمد - بود. در زمان قحطی، میانگین درآمد سرانه یک خانوار کارگر یا کشاورز در سال حدود ۲۰۰ ریال و میانگین مقدار مصرف سالیانه گندم، که قوت منحصر یا اصلی آن‌ها محسوب می‌شد، به تقریب دو خروار بود. با توجه به افزایش فاحش قیمت گندم، کل درآمد متوسط یک کارگر یا کشاورز فقط کفاف یک‌دهم گندم مورد نیاز برای تغذیه یک‌ساله یک خانوار را می‌داد (گولدسمیت، به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۰).

با گسترش فقر و تنگدستی قشرهای مختلف مردم بر اثر قحطی، میزان تقاضا برای کالاهای مصرفی به شدت کاهش یافت، که این امر، به نوبه خود، منشأ پیامدهای وخیمی برای بازرگانی داخلی و نیز بازرگانی خارجی شد. در بازارهای اصفهان، که از آسیب‌دیده‌ترین

شهرها بود، از کسب و کار نشانی به چشم نمی‌خورد؛ گویی بر کاروان‌سراهای پرجنب و جوش و حجره‌ها و دکان‌های پررونق سابق گرد مرگ و فلاکت افشاندند.^{۱۱} و سرانجام، قحطی مزبور مهاجرت‌هایی را - چه در داخل و چه در خارج کشور - موجب شد. از حوالی مه سال ۱۸۷۱ م / ۱۲۸۸ ق سیل انبوه مهاجران از ولایات جنوبی و مرکزی به سوی گیلان، که وضع خواربار در آن‌جا نسبتاً مطلوب بود، به راه افتاد. تا ماه نوامبر همان سال - یعنی در فاصله اردیبهشت تا آذر - بین ۲۰ تا ۳۰ هزار مهاجر به این ولایت، که شمار جمعیت بومی آن رقمی در حدود ۱۰۰ هزار نفر بود، سرازیر شده بودند. شماری از این مهاجران به روسیه رفتند (اسناد وزارت خارجه انگلیس، به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۱).

علل جانبی و ثانوی (عوامل و زمینه‌های اجتماعی)

قحطی‌ها، همان‌گونه که همواره ثابت شده، نه فاجعه‌هایی طبیعی بلکه فاجعه‌هایی اجتماعی و به عبارت دیگر نتیجه عمل انسان - و نه خداوند - هستند. با سرزنش طبیعت، به عنوان عامل [ایجادکننده قحطی]، ما از درک این مطلب غافل می‌شویم که این بنیادهای انسانی هستند که تعیین‌کننده‌اند ... از [همه این‌ها گذشته] قحطی‌ها عموماً فاجعه‌ای برای فقیران و فرصتی بادآورده برای ثروتمندان [بوده‌اند] (مورلاپه و کولینز، ۱۳۷۰: ۳۴).

چنان‌که گفته شد، عامل اصلی وقوع و شروع قحطی ۱۲۸۸ ق خشکسالی شدید و پی‌درپی سال‌های ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ بود که، در بعضی موارد، با سرما و یخبندان بسیار شدید همراه شده بود. در ادامه، به عوامل ثانوی و تشدیدکننده قحطی مزبور، که اغلب جنبه اجتماعی داشته‌اند، شرح داده می‌شود.

احتکار

عامل احتکار، بی‌گمان، نقش بسیار مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در شدت بخشیدن به قحطی سال ۱۲۸۸ ق و ادامه آن ایفا کرد. در تأیید این مدعا، ارائه نقل‌قول‌هایی از پژوهشگران خارجی و نیز جهانگردان و ناظرانی که در آن سال‌ها در ایران اقامت داشته یا از آن بازدید کرده‌اند بی‌مناسبت نیست:

پروفسور شوکو اوکازاکی (Shoko Okazaki)، محقق گران‌قدر ژاپنی، در پژوهش خود درباره قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ ق، با توسل به مثال‌های متعدد، تحلیل عالمانه‌ای از تأثیر

احتکار در تشدید و تداوم قحطی مزبور ارائه کرده است که در این جا بعضی از شواهد مورد استناد وی نقل می شود:

... بعد از دو سال خشکسالی، در زمستان ۱۲۸۸ ق / ۱۸۷۱ م، باران و برف فراوانی آمد که حاصل خوبی را برای سال بعد نوید می داد. این بود که یک ماه پیش از فصل درو غله بسیار در بازار عرضه شد. اولیور سنت جان، سیاح انگلیسی، که در آن ماه از شهر قم می گذشت، قطارهای بی شمار شتر را دید که گندم و جو محصول سال پیش را از منطقه ای حاصل خیز در نزدیک همدان به تهران می بردند. او همچنین می گوید که صاحبان غله در همه جا موجودی خود را عرضه کرده بودند. از همه این شواهد برمی آید که در دوره قحطی هم، در مناطق غله خیز کشور، ذخیره غله کافی وجود داشت و بالارفتن غیرعادی قیمت گندم و کمبودهای ناشی از آن، که به مرگ و میر مردم از گرسنگی و آدم خواری کشید، فقط نتیجه قحطی نبود و این قحط و غلا (تا حدود زیادی) به طور مصنوعی و با احتکار و اسباب چینی به وجود آمد (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۴۰).

سیاح یادشده، ضمن یادداشت های سفر خود، شرح تکان دهنده ای از طرز فکر غیرانسانی و رفتار ظالمانه بعضی از مالکان بزرگ و محترمان به دست می دهد:

... در سال دوم قحطی (مقارن ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ م) ... به واسطه رضایت بخش بودن میزان برداشت محصول در جنوب و غرب کشور، خواروبار و مواد غذایی فراوان بود؛ اما ملاکان بزرگ، که فروشنده عمده غله هم هستند، از روی شهوت سودجویی، یا شاید به گفته خودشان از ترس آمدن قحطی در سال سوم، بی اعتنا به رنج و گرسنگی مردم دور و برشان، غله را به امید گران شدن در انبارها نگه داشتند (گلداسمیت، ۱۸۷۶: ۹۶، به نقل از همان: ۳۹).

حاکمیت استبداد و فقدان اعتماد و همدلی بین مردم و حاکمان

از خصایص مسلم نظام های استبدادی بی تفاوتی و عدم احساس مسئولیت از جانب زمامداران در خصوص مشکلات و مصائبی است که برای جامعه پدید می آید. توجیه این بی تفاوتی دشوار نیست. حاکمان مستبد، چون برگزیده مردم نیستند، بالطبع، خود را مدیون و جوابگوی آنها نمی دانند و، چون ادامه حکمرانی خود را موکول و منوط به تحصیل موافقت و جلب رضایت خاطر مردم نمی بینند، درباره پیامدهای نارضایتی آنها هم دغدغه خاطر ندارند.

افزون بر این، جو تملق و مداهنه ای که معمولاً بر محیط پیرامون مستبدان حاکم است مانع از آن می شود که آنان - حتی اگر احیاناً مایل به توجه به مشکلات مردم و رفع آنها هم

باشند - بتوانند از کم‌وکیف مصائب پدیدآمده اطلاع کافی و واقعی کسب کنند. روایت زیر شاهد مثال گویایی است از این واقعیت تلخ و دردناک.

در ۱۲۸۷ ق - نخستین سال قحطی معروف - ناصرالدین شاه در کرمانشاه به سر می‌برد. وی، ضمن گفت‌وگویی تلگرافی، از کارگزاران دولت در تهران دربارهٔ اوضاع و احوال عمومی - و بالاخص قحطی و وبا - استفسار کرد و آنان بدون کمترین احساس مسئولیتی، بی‌شرمانه، چنین دروغ‌هایی را به او تحویل دادند:

... احوال‌ها خیلی خوب است. تازه [ای] که قابل عرض همایون باشد هیچ نیست ... از هر جهت، امنیت و آسودگی حاصل است! طهران کمال نظم و وفور را دارد! جنس به قاعده به انبارها می‌رسد! به هیچ قسم از طهران نگرانی نداشته باشید!

سؤال: ناخوشی (وبای) سختی است یا خیر؟

جواب: خیر! جزئی است!

سؤال: حالت اصفهان و فارس چگونه است؟

جواب: حالت اصفهان و فارس خیلی خوب است! (اسناد ایران، ۸ رجب ۱۲۸۷ ق به نقل از ناطق، ۱۳۵۹: ۲۹؛ نیز ← پیوست، سند ۱).

و نکتهٔ شایان اعتبار این‌که این جمله‌های حاکی از «خاطر مبارک آسوده باشد» در شرایطی اظهار می‌شد که سراسر کشور و پایتخت در لهیب عظیم‌ترین قحطی چند قرن اخیر، که با همه‌گیری وبا هم توأم شده بود، می‌سوخت و مردم همانند برگ‌های درختان در واپسین روزهای پائیز به زمین می‌ریختند.

گفتنی است که، در اوایل قحطی عظیم سال ۱۲۸۸ ق، ناصرالدین شاه، به جای این‌که به چاره‌اندیشی برای قحطی و رفع مصائب بی‌شمار مردم بپردازد، عازم عتبات شده و مدتی در آنجا اقامت گزیده بود. تصنیف زیر، که در آن موقع ورد زبان‌ها شده بود، وصف حال گویایی است از نارضایی و آزرده‌گی شدید مردم مصیبت‌زدهٔ تهران از این مسافرت بی‌موقع و عدم احساس مسئولیت شاه:

شاه کج کلا (کلاه)	رفته کربلا	گشته بی‌بلا
نان شده گران	یک من یک قران	یک من یک قران
ما شدیم اسیر	از دست وزیر ^{۱۲}	از دست وزیر

(نیز ← پیوست، سند ۲)

بی‌کفایتی، سوء سیاست، و فساد عمال حکومت

تردیدی نیست که، اگر مقامات دیوانی و کارگزاران دولتی از آمادگی و کارایی کافی و نیز احساس مسئولیت لازم برای پیشگیری قحطی و مقابله با آن برخوردار بودند، قحطی و کمیابی اصلاً پدید نمی‌آمد یا بسیاری از عواقب آن قابل اجتناب بود. در این خصوص، اولیور سنت جان، که در سال ۱۲۸۹ ق / ۱۸۷۲ م از کرمان دیدار کرده، ضمن سفرنامه خود، مورد جالب و آموزنده‌ای را متذکر شده است:

بنا به نوشته او، مرتضی قلی خان و کیل‌الملک، والی کرمان، با سرافرازی برای او حکایت کرد که چگونه توانست، با اتخاذ تدابیر قاطع و به‌موقع، مردم این سامان را از مهلکه قحطی هولناک سال ۱۲۸۸ ق برهاند. وی، به‌محض بروز نشانه‌های کمیابی، دستور صورت‌برداری از ذخایر غله را در این ولایت صادر کرد، صدور غیرمجاز آن را به‌شدت ممنوع کرد، برای غله قیمت ثابتی تعیین نمود، فروش آن را در همه بازارها تحت ضابطه درآورد، و بالاخره، برای مساعدت به مستمندان و قشرهای کم درآمد، مرکز امدادی ایجاد کرد. بنا به ادعای نام‌برده، بر اثر این اقدامات مؤثر، در ایالت کرمان حتی یک نفر هم از گرسنگی تلف نشد (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۴۰).

از قضا، حاکمان بعدی کرمان هم، کم‌وبیش، در مقابله با قحطی موفق بودند؛ از جمله فیروزمیرزا در قحطی سال ۱۲۹۷ ق / ۱۸۸۰ م، با تعیین بهای گندم به قیمت خرواری دو تومان در تثبیت نرخ غلات و مهار قحطی سخت کوشش کرد (وزیری کرمانی، ۱۳۴۰: ۶۲۸، ۶۳۷).

متأسفانه، موارد یادشده از جمله استثنائات بوده‌اند و در دیگر موارد عمال حکومت یا توانایی و کفایت و احساس مسئولیت لازم را برای مقابله با قحطی نداشتند و یا آن‌چنان به ثروت‌اندوزی و فساد مالی آلوده شده بودند که به‌جای کوشش در پیشگیری و رفع قحطی گاهی عملاً و عمداً به ایجاد و یا تشدید آن کمک می‌کردند (پیوست، سند ۳)، که از جمله موارد بارز آن می‌توان از حاکم اصفهان در زمان قحطی ۱۲۸۸ ق یاد کرد. وی، به‌خلاف حاکم کرمان، نه‌تنها اقدامی برای مقابله با قحطی یا تخفیف عوارض آن به عمل نیاورد، بلکه وقوع قحطی را برای پرکردن کیسه از خود غنیمت شمرد؛ ضمناً برای گم کردن رد پا به مأموران حکومتی دستور داد تا به تفتیش منازل و انبارها بپردازند و هریک از تجار و غیر آن‌ها را که غله انبار کرده باشند تعقیب کنند؛ ولی به گفته اولیور سنت جان «... این دستور فقط مایه ثروتمندشدن کسانی گردید که مأمور اجرای آن شده بودند، [زیرا] صاحبان انبارهای مخفی غله این مأموران را با رشوه ساکت نگاه می‌داشتند» (گلدسمیت، ۱۸۷۶: ۹۶-۹۷ به نقل از اوکازاکی، ۴۱) ^{۱۳}.

گزارش کنسولگری بریتانیا، مورخ مه ۱۸۷۱ م / ۱۲۸۸ ق، یعنی در بحبوحه قحطی در اصفهان، نیز حاوی واقعیتهای دردناک و تأسفبار است:

... در چهارمحال و فریدن، که چندان فاصله‌ای با اصفهان ندارند، غله فراوان بود؛ اما حاکم آن‌جا از ورود آن به شهر جلوگیری کرد تا غله‌های خود را همچنان به نرخ گزاف بفروشد (اسناد وزارت خارجه انگلیس، ۱۸۷۱ م، به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۹)^{۱۴}.

جای تأسف است که در این میان، بی‌تقوایی و آزمندی چند تن از روحانی‌نمایان نیز مزید بر علت شده و به تشدید هرچه بیشتر قحطی منجر گردیده بود. در این خصوص، نویسنده کتاب *خاطرات و خطرات* به ذکر مورد تکان‌دهنده‌ای پرداخته است:

... در سنه ۱۲۸۸ هجری قمری، قحطی‌ای شد که یاران فراموش کردند عشق ... و شنیدم ... مرحوم حاج ملاعلی ... گندم را خروار خروار فروخت تا خروار ۶۴ تومان، که مال صغیر است^{۱۵} (هدایت، ۱۳۴۴: ۳-۴).

و این در حالی است که، بنا به نوشته مؤلف *رجال ایران*، بهای گندم در سال ۱۲۸۷ ق در حدود خرواری بیست‌وپنج تا سی ریال بوده است! (بامداد، ۱۳۴۷: ۲ / ۳۵۰ و نیز ← پیوست، سند ۵).

اولیور سنت جان هم نمونه بسیار تأسف‌انگیزی را از همدستی و همکاری یکی از روحانی‌نمایان اصفهان با رئیس گمرک این شهر، به‌منظور چند برابر کردن قیمت گندم در عرض ۲۴ ساعت، ارائه کرده که ماجرای آن بدین شرح است:

در سال ۱۸۷۲ م (مقارن ۱۲۸۸ ق) در اصفهان خبر رسید که مقدار زیادی غله از شیراز در راه است. این خبر موجب شد که دکان‌ها را باز کنند و قیمت‌ها به‌سرعت پایین آمد. امام جمعه، رئیس روحانی شهر، و رحیم‌خان، رئیس گمرک، این وضع را غنیمت شمردند و نقشه‌ای ریختند. در این حال هم رحیم‌خان، با استفاده از مقام و اختیار خود، مانع ورود کاروان غله شیراز به شهر شد و این دو بزرگوار، که اینک بازار را در اختیار و انحصار خود داشتند، قیمت نان را یک شبه [تا] چهارصد درصد (یعنی تا ۵ برابر) بالا بردند (گلداسمیت، ۱۸۷۶: ۹۷ به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۹-۴۰)^{۱۶}.

نتیجه‌گیری

بررسی تحلیلی قحطی‌های متعدد و متناوبی که از دیرباز در پهنه ایران‌زمین روی داده - به ویژه قحطی عظیم ۱۲۸۸ ق - به‌روشنی گویای این واقعیت است که، در کنار علل طبیعی و

جغرافیایی، عوامل تاریخی و اجتماعی هم نقش و سهم شایان توجه - و گاه تعیین کننده‌ای - در ایجاد یا تشدید قحطی‌ها (و در مواردی نادر در تعدیل و تخفیف آن‌ها) ایفا کرده‌اند. در این میان، سهم و تأثیر نظام حکومتی در ایران و روابط و مناسبات حاکمان با توده‌های مردم شایان توجه و تأمل بیشتری است؛ تا آن‌جا که به جرأت می‌توان گفت، اگر استبدادگرایی، ناکارآمدی، و فسادپذیری حکومت‌ها در ایران نبود، بسیاری از قحطی‌های ایران اصلاً روی نمی‌داد یا لاقلاً پیامدهایی به مراتب خفیف‌تر و کم‌هزینه‌تر داشت. از این رو، بی‌مناسبت نیست که با تأسی به دکتر هما ناطق، که در پژوهش عالمانه خود در زمینه تاریخچه وبا در ایران بین «مصیبت وبا» و «بلای حکومت»‌های فاسد و غیرمردمی در ایران، پیوندی نزدیک یافته است، میان وقوع قحطی و نظام حکومتی در ایران نیز همسبستگی و ارتباطی جست‌وجو شود. سخن را با این جمع‌بندی و نتیجه‌گیری محققانه پروفیسور شوکو اوکازاکی به پایان می‌بریم که به‌راستی حق مطلب را ادا کرده است. نظر وی، در خصوص قحطی سال ۱۲۸۸ ق اظهار شده، ولی به حق درباره اکثریت قحطی‌های ایران صادق است:

عامل اصلی قحطی سال ۱۲۸۸ ق بروز دو خشکسالی بی‌درپی بود، اما این بلا به هیچ‌وجه کاملاً نتیجه بلهوسی طبیعت نبود ... بخش بزرگی از مسئولیت این رویداد ناگوار را می‌توان، واقع‌بینانه، متوجه مقامات بالا، ملاکان، سوداگران غله، و برخی روحانی‌نمایان که دست‌اندرکار احتکار و سوءاستفاده از اوضاع به نفع خود بودند، شناخت. همچنین، حکومت مرکزی و حکام ولایات و نواحی، که تدبیر و اقدام مؤثری برای اصلاح وضع در کار نیاوردند، در این بلیه سزاوار نكوهش‌اند. به سخن دیگر، حرص و بی‌کفایتی دولت‌مردان به همان اندازه مسبب گرسنگی و رنج مردم بود که خشکسالی و بخل طبیعت (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۴۱).

پیوست

اسناد مندرج در این قسمت از کتاب قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸، صفحات ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۹ نقل شده است.

سند ۱

گزارش وفور غله و نان! در اکثر ولایات و کمبود آن در نیشابور سال ۱۲۸۷ ق

آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران ۵۸۹ آ ۵ آرا

قربان خاکپای مبارکت شوم!

حتی المقدور چاکر مراقب است که کمتر زحمت به وجود مبارک بدهد؛ علی‌التخصیص این

سفر، که با نیت صاف و پاک، به زیارت عتبات عالیات عرش درجیات تشریف به خارج بردند.

... بعد از فضل خدا، اهالی ایران باید عموماً ممنون مساعدت بخت و نیت اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی روحانفداه باشند که در چنین سالی، که قحط و غلامه ایران را احاطه کرده است، همه جا آرام و امرگذران مردم هم نوعی سرانجام شده است که حالا جسته‌جسته از غالب ولایات کاغذ و تلگراف می‌رسد که گندم و نان فوری به هم رسانیده و سهل است [قیمت‌ها] جزئی تنزل هم حاصل کرده است ...»

سند ۲

گزارش وضع نان در تهران سال ۱۲۸۷ ق

اسناد بیوتات، آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۷۹

در باب امر نان از پانزدهم شهر شعبان‌المعظم ۱۲۸۷ ق قدری اغتشاش پیدا کرده ... تا روز بیست‌وپنجم شهر شعبان‌المعظم یک دفعه نان در تهران کم شد و اکثر دکان‌های نانوايي بسته شد ... به طوری که نصف اهل شهر نان گیر نیاوردند و بی‌شام خوابیدند ...

از قرار تقریر محمدعلی بیگ، در این باب آقای مستوفی‌الممالک پیغام جدی و تندی به جهت [میرزاعیسی] وزیر [تهران] فرستادند که شب‌ها مشغول شراب‌خواری هستی و روزها مشغول ...^{۱۷} بازی و هرزگی؛ به هیچ‌وجه در امر شهر رسیدگی نداری و میرزاعیسی هم در جواب گفتند: شما هم شب‌ها به ...^{۱۸} بازی و روزها با سیدهندی مشغول کیمیاگری هستید؛ به کلی در کارها مداخله نمی‌کنید. همه را گردن من انداخته، زیاده در این از من بر نمی‌آید ...

در همین اغتشاش نان، روز دوشنبه ۲۷ شعبان حضرات یهودی‌ها به اسم مصلا بیرون رفتند که دعای باران کرده باشند. [در] مراجعت به خانه وزیر مختار روس رفتند و شکوه زیاد کردند که دو شبانه‌روز است نان به ما نرسیده است. نزدیک است عیال [و] اطفال ما از گرسنگی تلف شوند. وزیر مختار روس از روی صندلی برخاست، چند مرتبه پای خود را به زمین زد به‌طور تغییر که پادشاه ایران که تشریف برده‌اند مملکت خودش را چرا این قدر بی‌نظم گذاشته. به حضرات یهودی اطمینان داد که شما بروید من یا فردا خودم به یوسف‌آباد پیش مستوفی‌الممالک می‌روم و یا کاغذ به ایشان می‌نویسم که قراری در این کارها بگذارند ...

این اوقات امر نان مغشوش است. روزی ... چند نفر از ... عملجات آمده بودند درب خانه میرزاعیسی به جهت مزد. دو سه روز در خانه وزیر ماندند؛ اعتنایی به آن‌ها نکردند. یک نفر آن‌ها از گرسنگی در همان خانه وزیر تلف شد. میرزاعیسی از حاجی میرزا حسین ممیز پرسید که این

عمله چرا مرد؟ بلکه وبا گرفته است! حاجی میرزا حسین گفت: این بیچاره از گرسنگی مرده است
وبا کجا بود؟

سند ۳

گزارش ... تحصن مردم در قزوین و گرسنگی (تاریخ ۱۲۸۸ ق)

از آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران ۱۳۶۷ آ آرا

«الآن قریب هزار نفر در بقعه امامزاده اسماعیل بست هستند و قریب پانصد نفر از مرد و زن و بچه از گرسنگی در پای تلگراف حاضرند ... متصل فریاد می‌کنند از گرسنگی و همه عرضشان این است که بچه‌ها همه از دست رفته نزدیک است هلاک شوند؛ وزیر و نایب‌الحکومه هیچ به فریاد ماها نمی‌رسد و حکمشان را کسی نمی‌خواند. در انبارهای قزوین غله زیاد است و کسی حکم کن به انباردارها نیست [و] از حاکم کاری ساخته نمی‌شود.»

سند ۴

گزارش از تجمع زنها در ارک سلطنتی در اعتراض به کمبود غذا و گرسنگی، تاریخ
۱۲۸۹ ق

برادر مهربان!

فقره اجتماع زنها حکایت قابلی نبود! جمع شده بودند که عارض شوند از گرسنگی. توپچی‌های قراول در ارک را بسته بودند و یک نفر هم دستش زخمی شده بود. چند نفر فراش فرستادم رفته آن‌ها را متفرق کردند ... خودم هم رفتم قراول گذاشته قدغن نمود که زن راه ندهند. از طرف باب همیون (= همایون) هم قراول گذاشته قدغن نمود زنها را مانع شوند. حکایت قابلی نبود که باعث تغیر خاطر مبارک اقدس بشود! امسال باید متحمل این جزئیات شد.

سند ۵

درباره قحطی و احتکار گندم سال ۱۲۸۶ ق

اسناد بیوتات مضبوط در آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران به شماره نگهداری
۵۲۸ ب آرا

در سنه ۱۲۸۶ ق ... دست قدرت ربانی ابواب قحط بر عباد گشوده و بس قحط و غلا در اکثر

ممالک، خاصه ایران، برافراخته بود؛ به نوعی که اموات در معابر ریخته و کسی را پروایِ دفن آن‌ها نبود. اکثری را جانوران می‌خوردند و بعضی به گوشت اموات تغذی می‌کردند.^{۱۹}

در این فتنه کبری و داهیة عظمی به‌نحوی بخل و خست ارباب تمّول را گرفت که موجب حیرت بود. در خانه هر یک ده نفر فقیر و اطفال از گرسنگی جان می‌دادند و فریاد می‌کردند و ابداً یکی لقمه نانی به دست ایشان نمی‌داد و اکثری انبارها از گندم انباشته داشتند که به آن ده ساله خوراک ایشان را کافی بود.

از اولیای دولت هم کسی در فکر فقرا نبود، جز جناب مستطاب اجل اکرم سپهسالار اعظم ... که بسیاری را به توفیق ربانی از هلاکت برهانید.

[و اما] ... از وقایع آن ایام، که موجب حیرت اولی‌الابصار شد، آن بود که چون گندم بی‌نهایت تسعیر یافت (قیمت آن افزایش فوق‌العاده یافت)، حضرت سپهسالار مبلغی بسیار پول بر مال‌ها فرمود بار کردند و خدمت یکی از بزرگان فقها ارسال فرمود و پیغام فرستاد که چون امروز اکبر و اعلم علماء شما هستید و رعایت حال ملت ختمی مرتبت بر شما لازم است و حال امت بدین مقام رسیده که به چشم خود می‌بینید، [به‌طوری‌که] کفار فرنگستان را بر حال این مردم بیچاره رقت دست داده و به قدر مقدور در حفظ نفوس، با [وجود] تباین (اختلاف، تضاد) مذهب، سعی دارند، لهذا همین قدر از جناب‌عالی در همراهی و حفظ مردم استدعا دارم که هر قدر گندم که بدانید و زیاده از مایحتاج خودتان باشد، به قیمت عادلّه وقت، بفروشید و وجه آن را نقد دریافت کنید، بلکه نفوسی چند از هلاکت برهند و به حکم مَنْ أَحْسَنَ نَجَا (کسی که احسان کرد نجات یافت) شما نیز در این ثواب عظیم شریک باشید.

عالم مذکور به طمع این‌که گندم زیاده تسعیر خواهد یافت و گران‌تر خواهد فروخت، گفت که من گندم ندارم و از فروختن ابا کرد ... و از همه عجیب‌تر آن‌که روزی یکی از عالم مذکور پرسید که جناب آقا! سبب این عمل چه بود؟ ... مذکور داشت که من خود این مردم را مسلمان نمی‌دانستم! لهذا به ایشان نفروختم.

پی‌نوشت

۱. شگفت نیست که در کتیبه داریوش خشکسالی یکی از سه آفت بزرگ ایران‌زمین به‌شمار آمده است: «این کشور را اهورامزدا از دشمن، خشکسالی، و از دروغ بپایاد (محفوظ دارد)» (راشد محصل، ۱۳۸۰: ۵۲).

۲. از ریشه جوع به‌معنای گرسنگی و قحطی است.

۳. علی‌اکبر فیض، نویسنده رساله وقایع قحط یک‌هزار و دو بیست و هشتاد و هشت که در دارالایمان قم روی داد، ... درباره علل طبیعی بروز قحطی ۱۲۸۸ ق در قم چنین می‌گوید:

... دو چیز مایه این قحطی و غلا و رنج و عنا آمد:

اما اول: سه سال متوالی بود (که) در بیشتر امصار (جمع مصر: شهرها) و اکثر بلدان رعدی نخروشید، برقی ندرخشید، ابری نجوشید، شاخی نجست، گیاهی نرست. [به مصداق گفته] سعدی:

بخوشید سرچشمه‌های قدیم نماند آب جز آب چشم یتیم
چنان آسمان بر زمین شد بخیل که لب تر نکردند زرع و نخیل

اما دوم: برودت هوا و سردی شتا (زمستان) که بدین جهت تسدید (بسته شدن) شوارع شد و تفقید (فقدان، عدم) قوافل. از اواخر شهر شوال تا اواسط ذی‌الحجه برف‌های متوالی چنان ببارید که راکب (اسب‌سوار) و راجلی (پیاده) از قرا و امصار قریبه و بعیده به قم وارد نشدند و از این مکان به جایی دیگر قوافل بار نبستند. ... سه ماه متوالی آسیاب‌های شهر از کار بازمانده، نهرهای آنها یخ بسته، مجال آب محال می‌نمود، جز دو آسیا ... یک جهت عسرت امر معاش مردم از جهت نبودن آسیا بود. هم در این سه ماه آب از نهرها به شهر جاری نشد. در جمیع شهر، که قریب به هشتاد حمام دایر داشت، منحصر به چهار حمام شده مابقی از کار بازمانده ...

[شدت سرما به درجه‌ای بود که] شخصی طهرانی که از کربلا مراجعت کرده بود، برطبق سخن خود، قسم می‌خورد و می‌گفت: از منزل سالیان تا قم، که چهار فرسخ است، سیزده نفر را دیدم در بین راه (که) در میان برف‌ها خشک شده بودند...» (گرنی و صفت‌گل، ۱۳۸۷: ۱۱۴-۱۱۵).

۴. «... این بنده درگاه خواهرزنی داشتم، از خانه بیرون رفته، بازنگشت، معلوم شد او را خورده‌اند» (ارباب، ۱۳۵۳: ۶۰).

۵. شخصی از اهل دهات قم حکایت کرد: باغی داشتم که (قبل از قحطی) به نود تومان [می]خریدند. ندادم. آن‌چنان کار بر من سخت شد که [آن را] به یک من [و] نیم آرد گندم فروختم و با عیال و اطفال خود سدّ جوع نمودیم (ارباب، ۱۳۵۳: ۶۰).

۶. علی‌اکبر فیض، به روایت از میرزا هدایت‌الله، صحنه وحشتناکی از مثله شدن یک مادیان را توسط جماعت گرسنگان بدین شرح توصیف می‌کند:

... مرا مادیانی بود به مرضی مبتلا گردیده (که) مشرف به هلاک شد. او را ذبح نمودم که فقرا از گوشت حلال او متنعّم شوند. چون جسد او را در برزن آورده بینداختند و فقرا مطلع شدند، خود ایستاده ملاحظه می‌نمودم که گوشت و پوست و استخوان و امعاء و احشاء او را، مانند حیوانات سبع، خام‌خام می‌کنند و می‌خوردند! در مدت نیم ساعت هیچ اثری از او باقی نگذاشته بودند (ارباب، ۱۳۵۳: ۶۲).

۷. در شهرها سگ و گربه نماند. [حتی] سوراخ موران را شکافتند و اندوخته آنها را معاش خود قرار دادند. موش‌ها، از بیم، از خانه بیرون نمی‌آمدند (ارباب، ۱۳۵۳: ۶۰).

و نیز:

اکنون قریب یک سال است، آواز خروس در قم نشنیده‌ایم و به‌ندرت آواز سگ مسموع می‌شود که همه را خورده‌اند (گرنی و صفت‌گل، ۱۳۸۷: ۶۳).

و نیز:

در صحن مطهر روزی با دو سه تن از دوستان نشسته بودیم. صحبت آن زنها که در بقعه آقابزرگ کاشی اطفال را کشته [و] خورده بودند، در میان بود. مردی فقیر پیش روی ما ایستاده بود. بعد از استماع بگفت: پدر سوخته! چرا طفل مردم را می‌خوری؟ مثل من سگ و گربه بخور! به او گفتم: مگر تو گربه و سگ (خورده) ای؟ گفت: تا به حال از گرسنگی پانزده سگ و گربه کشته [و] خورده‌ام (همان: ۱۱۸).

۸. رساله وقایع قحط سال ۱۲۸۱ ق ...، نوشته میرزا علی‌اکبر فیض، آکنده از شرح ماجراهای متعدد و مکرر آدم‌ریایی و آدم‌خواری در قم در قحطی ۱۲۸۱ ق، به‌ویژه در مورد کودکان و زنان، است که در این‌جا به نقل یکی دو مورد آن اکتفا می‌شود:

مردی فراهانی در چپرخانه (چاپارخانه) بیرون شهر روزی طلب نان کرده تکدی می‌نمود. یکی از آن میان [گفت] باید در جیب و بارکول (مقلوب کول‌بار: کوله‌بار) تو خوردنی و تنخواه باشد؛ چرا تکدی می‌کنی؟ آن مرد ابا و امتناع نموده، پس از استعمال (استنطاق، تجسس) چند پنجه دست و پای اطفال در میان جیب و بارکول او بدیدند. او را ... به محضر حاکم شرع روانه‌اش کردند. اقرار و اعتراف نمود که پنج طفل [را] در این شهر خپه [خفه] نموده از شدت جوع (گرسنگی) خورده‌ام ... (گرنی و صفت‌گل، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

در رساله مذکور همچنین آمارهایی از تعداد ربوده‌شدگان و مقتولان ذکر شده است؛ از آن جمله: روزی جناب شریعتمدار، حاجی ملامحمدصادق، به این بنده فرمودند آنچه بر من ثابت شده، زیاده از پانصد نفر مرد و زن و طفل را تاکنون در این شهر کشته [و] خورده‌اند (همان: ۱۲۶).

به‌نظر می‌رسد که آمار مذکور - با توجه به اطلاعات دیگری که در رساله درج شده و مخصوصاً با ملاحظه جدول آمار مقتولان و مردگان سال ۱۲۸۱، که در آن اطلاعات دقیقی از محل و علت مرگ و جنسیت متوفی و نیز راوی خبر ذکر شده است - مبالغه‌آمیز باشد (برای تفصیل بیشتر ← قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۱ ق، ضمیمه ۵، جدول آمار مقتولین قحط سال ۱۲۸۱ ق در قم).

مسعود میرزا ظل‌السلطان، نویسنده تاریخ مسعودی، نیز ضمن شرح مسافرت خود از شیراز به تهران و عبور از قم داستانی خارق‌العاده و باورنکردنی از قاتلی را نقل می‌کند که مرتکب قتل‌های متوالی و متعدد شده بود:

... درویشی را دیدم که در قم گرفته بودند، از اهل نهانند، که او شصت و دو آدم و طفل گرفته بود [و] خورده بود! منزل این درویش در چاهی بود. به هرکس که قادر می شد در پس کوچه‌ها و غیره از اطفال خفه کرده و می خورد. او را در میدان صحن پاره پاره کردند (مسعود میرزا ظل السلطان، ۱۳۲۵: ۲۱۱).

این ماجرا نیز، با وجود ذکر جزئیات دقیق محل و تعداد قربانیان و به رغم ادعای نویسنده که شخصاً متهم را دیده است، بیشتر به افسانه شباهت دارد تا واقعیت و، اگر اساسی هم داشته باشد، بدان شاخ و برگ زیادی داده شده است.

۹. جناب شریعتمدار، حاجی ملامحمدصادق، فرمودند این روزها دو سه مراسله از علمای شهر همدان به من رسیده است که از سختی و عسرت و قحط و غلای همدان و فقرای آن مکان شکایت داشته [و] از آن جمله نوشته‌اند که کار همدان چنان سخت شده است که تا به حال محققاً دو هزار نفر از بزرگ و کوچک نفس محترم انسانی خورده شده است. سگ و گربه و سایر حیوانات را بر این قیاس کنید (گرنی و صفت گل، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

در برآورد مذکور نیز، با وجود ذکر قید «محققاً»، به احتمال زیاد، مبالغه راه یافته است.

۱۰. ... هم ایشان (= حاج علی اصغر تاجر، پسر مرحوم حاجی قاسم، تاجر معروف طهرانی، متوطن در مشهد) حکایت نمودند در نیشابور زنی را گرفتند که اعتراف نمود تاکنون از گرسنگی هفت طفل (را) خورده‌ام. نواب حسام السلطنه او را بکشت (همان: ۱۳۰).

۱۱. هرچه بخواهم از پریشانی مردم و خرابی مردم بنویسم هزاریک را از عهده بر نمی‌آیم. به‌طور یقین، در غلبه مغولان، آنچه قحطی در این دو سال بر اصفهان وارد آورده بود، لشکر مغول و امیر تیمور خونخوار نکرده بودند. وضع کاشان هزار درجه از اصفهان بدتر ... قم از او صد درجه بدتر (مسعود میرزا ظل السلطان، ۱۳۲۵: ۲۱۰-۲۱۱).

۱۲. مراد میرزاعیسی وزیر تهران است.

۱۳. در تأیید این مدعا نقل نوشته دیگری از اولیور سنت جان - سیاح یادشده - بی‌مناسبت نیست. وی هنگام

عبور مجدد از قم، در ژوئن ۱۸۷۲، یعنی زمانی که بحران تقریباً به پایان رسیده بود، چنین می‌نویسد:

در ماه ژوئن، ضمن عبور از قم، به کاروان بی‌شماری از شترها برخوردیم که گندم و جوی سال گذشته را از یک منطقه حاصلخیز نزدیک همدان به تهران حمل می‌کردند. این منطقه به یکی از خویشاوندان نزدیک شاه تعلق داشت که در ضمن وزیر نیز بود. قم در جاده مستقیم همدان به تهران نیست؛ ولی خرمن آن‌جا در آن زمان در حال درو شدن بود؛ در صورتی که محصول همدان دو ماه بعد برداشت می‌شد. کاروان‌ها به این منظور از آن راه آمده بودند که شاهزاده بتواند، با ادعا به این‌که غله حمل شده از قم غله تازه امسال است، از اتهام احتکار اجتناب کند.

احتمالاً منظور اولیور سنت جان از شاهزاده، دوستعلی خان معیرالممالک است که پسرش داماد

ناصرالدین شاه و خود وی مدتی خزانهدارسلطنتی و نیز وزیر مالیه بود و از املاک او و همچنین ملاعلی کنی، طی دوره قحطی، غله به تهران می‌رسید (گرنی و صفت‌گل، ۱۳۸۷: ۱۸۴ - ۱۸۵؛ و نیز ← آدمیت، ۱۳۵۰: ۲۴۵ - ۲۴۷، ۲۵۷).
۱۴. روایت زیر گویاترین گواه آزمندی بی‌حدوحصر و بی‌رحمی و شقاوت برخی از کارگزاران حکومتی آن عصر است:

... از قراری که مسموع شد در یزد از خون گوسفند، که فقرا از شدت جوع می‌خوردند، میرزا محمدحسین ناظم‌الملک مالیات می‌گرفته است! (نقل از یادداشت مندرج در حواشی نسخه خطی مضبوط در کتابخانه ملی ملک (به شماره ۳۳۵۴) که توسط شخصی به نام میرزا آقا محمود ابن میرزا بابا گرکانی در رجب ۱۲۸۸ ق نگاهشته شده است؛ گرنی و صفت‌گل، ۱۳۸۷: ۱۵۲ - ۱۵۳).

۱۵. بهتر است که صحت و سقم این مدعا - با توجه به دیگر منابع تاریخی آن زمان - بررسی شود.
۱۶. چارلز ملویل (Charles Melvill)، نویسنده کتاب قحطی سال ۱۸۷۲ - ۱۸۷۰ ایران: قیمت‌ها و سیاست، نیز بر تأثیر تعیین‌کننده بی‌کفایتی و فساد کارگزاران حکومتی در تشدید و تداوم قحطی ۱۲۸۸ ق مهر تأکید زده است:

بی‌لیاقتی سیاسی، فساد، و سودجویی در این موقع (۱۸۷۰ - ۱۸۷۱) تبدیل به عوامل اصلی طولانی‌تر و وخیم‌تر شدن اوضاع گردید (گرنی و صفت‌گل، ۱۳۸۷: ۱۹۰).

۱۷. کلمه حذف‌شده به معنای روسبی است.

۱۸. کلمه حذف‌شده به معنای امرد است.

۱۹. شایان تأمل است که مصایب مذکور مربوط به دو سال قبل از قحطی عظیم ۱۲۸۸ ق است.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۰). *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، تهران: خوارزمی.
ارباب، محمدتقی بیگ (۱۳۵۳). *تاریخ دارالایمان قم*، قم: بی‌نا.
اوکازاکی، شوکو (۱۳۶۵). «قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران»، ترجمه هاشم رجب‌زاده، *آینه*، س ۱۲، ش ۱ - ۳.
بامداد، مهدی (۱۳۴۷). *شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، ج ۶، تهران: زوار.
جابری انصاری، حسن (۱۳۲۱). *تاریخ اصفهان و ری و همه جهان*، اصفهان: بی‌نا.
راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۰). *کتابخانه‌های ایران*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
ظل‌السلطان، مسعودمیرزا (۱۳۲۵). *تاریخ و سرگذشت مسعودی*، تهران: بی‌نا.
کتابی، احمد (۱۳۸۴). *قحطی‌های ایران*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

کولایان، درویش علی (۱۳۸۳). «جامعه فحطی و جامعه‌شناسی فحطی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۲۰۱-۲۰۲. گرنی، جان و منصور صفت گل (۱۳۸۷). *قم در فحطی بزرگ ۱۲۸۱*، قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی.

مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳-۱۳۴۱). *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی قاجاریه*، ج ۳، تهران: زوار. مورلاپه، فرانسیس و جوزف کولینز (۱۳۷۰). *گرسنگی جهانی، دوازده افسانه*، ترجمه مهدی افشار و مجید نیکودوست، تهران: ایرانشهر.

ناطق، هما (۱۳۵۸). *مصیبت ویا و بلائی حکومت*، تهران: گستره.

نراقی، حسن (۱۳۴۵). *تاریخ اجتماعی کاشان*، تهران: دانشگاه تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. وزیری کرمانی، احمدعلی خان (۱۳۴۰). *تاریخ کرمان (سالاریه)*، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علمی.

هدایت، مهدی قلی (۱۳۴۴). *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.

برای مطالعه بیشتر

ارباب، محمدتقی (۱۳۶۴). *کتابچه عدد نفوس اهالی دارالایمان قم*، قم: قم‌نامه.

افشار، ایرج (۱۳۶۶). «فحطی ۱۲۸۱»، *آینده*، س ۱۳.

ایروانی محمدآبادی، محمدعلی (۱۳۶۶). «گرانی سال ۱۲۸۷ قمری»، *آینده*، س ۱۳.

حسیبی، رباب (۱۳۷۱). «فحطی و گرانی در سال ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ ق»، *گنجینه اسناد*، فصلنامه تحقیقات تاریخی، س ۲، دفتر سوم و چهارم.

رضوانی، محمداسماعیل (۱۳۴۷). «سندی از فحطی سال ۱۲۸۷ قمری»، *بررسی‌های تاریخی*، س ۳، ش ۳/۴.

گرنی، جان (۱۳۸۱). *فحطی سال ۱۲۸۱ قمری در قم*، دفتر سوم، ترجمه گیتی بدخشان، قم: گنجینه شهاب.

مهدوی، اصغر و ایرج افشار (۱۳۸۰). *اسناد تجارت ایران در سال ۱۲۸۷ ق*، تهران: علمی و فرهنگی.

ناطق، هما (۱۳۸۳). *فحطی ۱۲۸۱-۱۲۸۶ ق/۱۸۷۲-۱۸۷۰ م* و *اسناد حاج محمدحسن امین دارالضرب*، تهران: حدیث عشق.

نظری، علی‌رضا (۱۳۶۷). «فحطی و گرانی در ایران ناصری»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران*.

Bellow, Henry (1872-1874). *From the Indus to Tigris*, London: Trubner.

Brittlebank, William (1873). *Persia during the Famin*, London: Basil Montagu Pickering.

Giblar, Gad (1970). *Demographic Developments in Late Qajar Persia, Asian and African Studies*, Vol. 2.

Melvill, Charles (1984). *Meteorological Hazards and Disasters in Iran: a Preliminary Survey to 1950*, Iran, British Institute of Persian Studies, Vol. 22.

Melvill, Charles (1988). "The Persian Famine of 1870-1872: Prices and Politics", *Disasters*, Vol. 12.

۱۹۰ درآمدی بر بررسی علل اجتماعی قحطی‌ها در ایران ...

Okazaki, Shoko (1980). "The Great Persian Famine of 1870-1871", *Bulltin of the School of Oriental and African Studies*, Vol. 49

Sent John, Oliver et al. (1876). *Eastern Persia: an Account of the Journeys of the Persian*, Boundary Commission, London.